



فرهنگ در دورهٔ احفاد محمود

پس از آنکه غزنوی ها خود را در هند استقرار بخشیدند و لاهور محل حکومت قرار گرفت این شهر هم از نقطه نظر سیاست مرکزیت یافت و هم از نظر اجتماع بطوری که گاهی آن را باغزنی همسر میدانستند، وروا بط آزادورفت و آمدهای فروان بین نقاط مختلف امپراطوری (در افغانستان، ایران، ماوراءالنهر و خراسان) موجود بود (۱) این گونه علایق البته در سایر بیخ و بساط هند و افغانستان مطلب تازه نیست. اصلاً از روزهای بسیار قدیم و مخصوصاً دوره های بعد از اسلام روا بط تجارتی بین هند و افغانستان و از راه افغانستان به غرب موجود بود (۲). اصطخری در قرن ده غزنی را بندر هند می نویسد (۳) و با برکات بلو قندهار را محل ترا نزیت اموال بآن مملکت می شمارد (۴).

(۱) محمد وحید میرزا: زندگی و آثار امیر خسرو

(۲) رجوع کنید به ص ۲۷ همین کتاب.

(۳) اصطخری، مسالک و ممالک چاپ دی گو به ص ۲۸۰

(۴) Ghazni: Alessio Bombachi ص ۲۴۹.

مراوده تجارتي، در آنوقت هازمینه را برای مسافرت های تبلیغاتی و انتشار مطالب روحانی آماده ساخته بود. از طرف دیگر راجه های هندی ازین مسافرت ها حسن استقبال مینمودند. (۱) عوفی در جوامع الحکایات نقل میکند که چون هندوهای کمپی برتا جر مسلمانانی حمله بردند سده را جه (حاکم محلی) موضوع را مورد تحقیق قرار داد و هندوهای متجاوز را مجازات کرد و به مسلمان ها پول داد تا مسجد نوی برای خود تعمیر کنند. از همین جا است که عده ای از دانشمندان اسلام و متصوفین آن، باین کشور روی آوردند. در قرن ده منصور حلاج سفری از راه دریایا به هند نمود و از راه هند شمالی و ترکستان به مملکت خودش بازگشت. (۲)

در دوره جا نشینان محمود قیام علاقه و رفت و آمد زیاد تر گردید. زیرا، ایران، ساورا، الپهر و قسمتی از هند جزو یک امپراطوری (غزنی) شده بود و همه به یک زبان صحبت میکردند. میگویند هر جا لشکر اسلام پای بسگذا ردر و جانسی و دانشمندان او را دنبال میکنند. این گفته در قسمت هند بیشتر صدق می نماید. در دوره بازماندگان محمود عده ای از دانشمندان، اشراف، به هند مهاجرت کردند (۳) در آنجا مقیم شدند و اساس مدنیت مختلط اسلام و هند را گذاشتند که این مدنیت بعدها کاملتر شد. (۴) بزرگترین صوفی اسلام در افغانستان

(۱) Tarachand: Influence of Islam on Indian Culture. آله آباد ۱۹۴۶ء، ص ۴۵

(۲) منصور حلاج بسال ۲۴۴ (۸۵۸) بدنیآ آمده از ۲۶۰-۲۸۸. عده ای از پیشوایان تصوف (نشتری، عمر و مکی، چنید) در اعزاز زندگی میگرد. از آنوقت به بعد رابطه خود را با آنها قطع کرد و جهت تعلیم تصوف و مرتاضی به خراسان (طالقان)، اهواز، فارس کجرات و ترکستان برآمد. بسال ۹۲۲ م او را زدند، شامات کردند، بدار او ریختند و سوختند و آن از پنج جهت بود که منصور «انا الحق» می گفت. بدار او ریختن او، او را زیادتر مشهور ساخت، قبر او اکنون در جنوب بغداد بر جای است.

(۳) بطور مثال شیخ اسماعیل بخاری در قرن یازدهم و شیخ فریدالدین عطار در قرن دوازدهم

(۴) محمد وحید میرزا: حیات و آثار امیر خسرو به انگلیسی

که درین دوره از غزنی به هند مهاجرت کرده است علی بن عثمان غزنوی هجویری است. هجویری از اقران شیخ ابوسعید ابو الخیر بود و ایندو نفر در طریقت پیر و ابوالفضل محمد بن حسن سرخسی بودند ابوالحسن هجویری استاد ابوالقاسم قشیری (۱) را نیز دیده. وی از مشاهیر متصوفه است و دارای تصانیف و دیوان شعر بوده است. اثر معروف او عبارت است از کشف المحجوب، که قدیمترین و معتبرترین کتاب فارسی شمرده می شود. ژو کوفسکی مستشرق روسی این کتاب را در ۱۹۲۶ در لینن گراد به طبع رسانید. شیخ عطار در تذکرة الاولیای خود بسیار از آن استفاده می کند و حتی گاهی عبارات آنرا بعینه نقل می نماید.

عبارت کشف المحجوب نشان میدهد که زبان مردم افغانستان در هند هنوز با لهجه های محلی نیامیخته و همان اصالت خود را حفظ نموده بود، حتی در آن سعی شده است که در استعمال کلمات هم کمتر افراط شود. و با وجود آنکه در قرن پنج نوشته شده نمونۀ سبک قدیم در آن برجای مانده.

علی هجویری بین سنوات ۴۸۱-۵۰۰ هجری چشم از جهان پوشید. او بین صوفیان قدیم هند شهرت داشت، و بعد از مرگ نیز تربت و کتابش کشف المحجوب مورد عقیدت بزرگان این طایفه بود. از نسخه خطی در نظر نظامی شیخ علی محمود جاندار ظاهر است که نظام الدین اولیای دهلوی (متوفی ۸۷۲۵) می فرمودند: کشف المحجوب از تصنیف شیخ علی هجویری است قدس الله روحه العزیز، اگر کسی را پیری نباشد چون این کتاب را مطالعه کند او را پیدا شود و من این کتاب را بتمام مطالعه کرده ام.

صوفی دیگر افغانستان که به هند مهاجرت نمود و بر اخلاق و وضع زندگی مردمان هند در دوره خود و دوره های بعد اعمال نفوذ کرد معین الدین محمد چشتی (۲) است.

(۱) این همان شخصی است که هجویری در جامع بدان می نویسد: استاد اماموز بن اسلام عبدالکریم ابوالقاسم بن هوازن القشیری اندر زمانه خود بدیع است و قدرش رفیع و منزلش بزرگ و معلوم است اهل زمانه را از روزگاری انواع فضالش اندر هر فن و ویر الطایف بسیار است و تصانیف نفیس جمله بانحقیق و خداوند تعالی حال و زبان وی را محفوظ گردانیده.

(۲) هر چند این شخص به دوره بعدی بیشتر مربوط است و فعالیت های او در آن عهد در هند و صرت میگردد ولی چون بزمان بهرام شاه غزنوی بدینا آمده است اینجا از او بحث کردیم.

معین الدین بسال ۵۳۷ در سیستان، سجستان، چشم بجهان کشور پانزده ساله بود که پدرش، جلال الدین حسن، چشم ازینجهان بست. پدر برای او متر و کاتبی گذاشته بود که معین الدین می تو انست بآن امرار حیات کند. میگویند روزی در باغش درختان را آب میداد که درویشی وارد شد. معین الدین چون او را دید استقبال کرد و زیر درختی نشانید و خوشه انگور پیشش گذاشت. و بدو زانوی ادب مقابل او نشست ابراهیم برکنده کنجا ره از بغل کشید و بدن دان خود خائید و بدهن خواجه انداخت بمجرد خوردن برکنده کنجاره نوری در باطن او لامع گشت و دلش از خانه و املاک سرد شد همه را بفروخت و بدر ویشان داد، (۱) پس ازین واقعه خواجه و طنش را ترک گفت و به سمرقند و بخارا رفت و در آنجا للام الله مجید را حفظ کرد و با اصطلاح متصوفین به تحصیل علوم ظاهری مشغول گردید، پس از تحصیل به خراسان آمد و در قصبه هارون نزدیکی نیشابور باشیخ عثمان هارونی ملاقات کرد و مرید او شد (۲) و شیخ با و خرقه داد. از این جا جانب بغداد حرکت کرد و در طول این مدت بساعده ای از شیوخ متصوفین مانند روح الدین کرمانی، شهاب الدین سهروردی، نجم الدین کبیری باو آشنا شدند. از بغداد به همدان آمد و از آن جا به تبریز رفت. خواجه، غالب شهرهای ایران را دید بالاخره به هرات آمد و مجاور قبر خواجه عبدالله انصار شد پس از مدتی از آنجا هم بیرون رفت و به سبزوار وارد گردید و از آن جا نیز به بلخ رفت و از راه غزنین به هندوستان مسافرت نمود و به لاهور وارد شد و از لاهور بدهای رفت. بدهلی هم مدت زیادی نماند از آنجا به اجمیر سفر کرد و در همان شهر به سال ۶۳۳ ه در گذشت.

علی هجویری و معین الدین چشتی و امثال ایشان از متصوفین اسلام در اجتماع زمان خود و دره های بعد بسیار نفوذ دارند. آنها با زندگی ساده، وضع بی پیرایه و زبان فصیح بهتری می توانند تعلیمات اسلامی خود را به مردم ابلاغ کنند. میگویند حتی آنها می که بدین آنها نمیگر و بدند سادگی ایشان را در زندگی دوست

(۱) فرشته ص ۳۷۵

(۲) فرشته سلسله این ارادت را به پیغمبر صلوات الله علیه می رسانید (چاپ نول کشور ص ۳۷۵)

داشتند و به آنها ارادت میورزیدند. (۱) بنا بر این مسافرت روحانیون اسلامی افغانستان آنروز در نشر آن دین به سر زمین هند رول مهم داشته. علاوه برین تعلیمات آنها نزد مردم هند بیگانه نبود. این مردم و چه مشترکی بین عقاید خود و آن سرش های آسمانی میافتند و چه بسامی شد که بسیاری از هندوان پیر و پیران طریقت مسلمان می گشت. (۲)

همدوش با متمدن و فین افغانستان قرون وسطی شعرای این سرزمین نیز به هند وارد شدند اینها توانستند در خدمت رابه فرهنگ خود در سرزمین اخیرالذکر بنمایند: یسلی آنکه زبان خود را در آن مملکت توسعه دهند و دیگر آنکه از راه تصوف معتقدات مذهبی و طرز زندگی خود را در آنجا منتشر سازند، زیرا غالب متصوفین شاعرزبر دست نیز بودند. بین شعرای بزرگ مایشتر بنام دونفر آشنا هستیم یکی ابوالفرج رونی یا رونی و دیگر مسعود سلمان.

ابوالفرج (بن مسعود) رونی بنا بر روایت عوفی در لبالب لا لبالب در رویان که قریه ای است از توابع لاهور بدینا آمد و به قول دیگری (۳) اصلش از رونه بوده و آن قریه ای است در نیشابور اما جای شبهه نیست که او قسمت بزرگ زندگی اش را در لاهور یا حوالی آن شهر گذرانده است لاهور پروایت عوفی در آنروزها مفخر بلا در فضل او دانش بود ابوالفرج با سلطان ابراهیم معاصر بوده و در مدح او قصیده دارد از آنجمله است قصیده ای با این مطلع:

نظام عالم و خورشید ملک و ذات هنر

نصیر دولت و پشت هدی و روی ظفر

ابو المظفر شاه مظفر ابراهیم

که اختیار خدای است افتخار بشر

دیوانی از ابوالفرج باقیمانده است که بر ویسرا چاپکن - مستشرق شوروی

(۱) فرشته ص ۳۷۷.

(۲) منتخب التواریخ ج ۱ ص ۳۷ و دیوان ابوالفرج رونی چاپ بر ویسرا چاپکن ص ۱۷۱.

(۳) مجسم الصفحا

آنرا ابچاپ رسانده ولی معلوم است که اشعار استاد ابو الفرج در سی و نه سال دوره شاعری منحصر به همین مقدار نیست و یقین است که قسمتی از آثار فکری او از بین رفته. انوری شعر ابو الفرج را دوست داشت و همیشه دیوان اشعار او را نزد خود نگه میداشت.

ابو الفرج با مسعود سعد سلمان بسیار دوست بود. او در مدح قصر مسعود (سعد سلمان) قصیده ای دارد که باین مطلع آغاز میگردد:

بوا لفرج را در بن بنا که در آن

اختلاف سخن فراوان گشت

و باین مقطع ختم می شود:

اندرین عصر چون بیدید آمد

قصر مسعود سعد سلمان گشت

تا چه سان است او نگهبان باد

این بنا را که او نگهبان گشت (۱)

مسعود سعد بآن قصیده این طور جواب گفته است:

خاطر خواهی بو الفرج بدوست

گوهر نظم و نثر را کسان گشت

هنر از طبع او چو یافت قبول

چنان با جسم و اجسم با جان گشت

ابو الفرج با احتمال قوی در ۴۹۰ هجری چشم از جهان پوشیده.

از شعرای معروف دیگر این دوره رفیق ابو الفرج مسعود سعد سلمان است

مسعود در ۴۳۸ یا ۴۳۹ یا ۴۴۰ بتصریح خودش در لاهور بدنیآ آمده:

بهیچ نوع گناهی دگر نمیدانم

مرا جز اینکه در این شهر مولد و منشا است

پدران مسعود وقتی آوازه دولت غزنی برخاست بآن درگاه پیوستند و در

سلك عمال منتظم گشت:

(۱) قصیده کامل را در دیوان استاد ابو الفرج چاپ چاپکین ص ۱۲۴-۱۲۵ بخوانید.

شصت سال تمام خدمت کرد پدر بنده سعد بن سلمان
 که با طرف بودی از عمان گه بدر گاه بودی از اعیان
 در دوره سلطان ابراهیم بن مسعود (۴۵۰-۴۹۲) وقتی این پادشاه پسرش را
 به فرمانروائی هندوستان روان میگرد، مسعود سعدیبا شهزاده اعزام شد و این خود
 می تواند دلیل رفعت مقام مسعود باشد. این شهزاده همان سیف الدوله محمود
 پسرار شد ابراهیم است که بفرمان پدر لشکر کشی ها کرده و بسال ۶۹۹ فر مانفر مائی
 هند وستان یافته است .

دوره جوانی شاعر که در خدمت شهزاده گذرشته سعادتمندترین دوره های
 زندگی او است. در این زمان است که دارائی پدر را در لاهور و اطراف آن حفظ
 کرده و پدر و مادر پیر و پسر و دختر خویش را سرپرستی نموده و در ردیف امرای
 بزرگ بجنکهاشتافته و در رکاب پادشاه سفر کرده و در لاهور قصری عالی بنا
 نهاده است و هم در همین وقت است که مسعود اثنت امارت را باز و قشاعری و سخن
 پرداز می جمع کرده است :

بگناه مدحت بودم ز جمله شعرا بوقت خدمت بودم ز زمرة عمال

این مدت متاسفانه دیرنیا میاید. شاعر محسود در باریان واقع شد، دشمنانی
 که بنظر او حقیر می آمدند کار او را ساختند اول در لاهور و اموال او را تصاحب
 کردند و چون او نتوانست در هند وستان داد رسی بیابد جانب غزنین رفت تا در
 آنجا مستقیماً به سلطان شکایت کنند اما دشمنانش قبلاً او را در نظر سلطان متهم
 ساختند چنانکه نه تنها سلطان به شکایت او گوش نداد بلکه او را محبوس ساخت. به قول
 میرزا محمدخان قزوینی در حواشی چهارمقاله در مرتبه اول برای ده سال در محبس
 دهک (۱) سونای بحبس گرفتار بود. و در همین جا است که گفته است:

بزرگو از خدایا چو قرب ده سال است که می بکاهد جان من از غم و تیمار
 چرا ز دولت عالی تو بیچم روی که بنده زاده این دولتتم به هفت تبار
 نه سعد سلمان پنجاه سال خدمت کرد بدست کرد اینهمه ضیاع و عقار
 بمن سپرد و زمن بستد بدفرعونان شدم بجز و ضرورت ز خا نمان آوار

(۱) دهک بنا بر قول ابن حوقل و اصطخری و مقدسی منزلی بوده از منازل میان زرنج لرسی

اتهام او را صاحب مجمع الفصحا باستاد ابوالفرج نسبت میدهند و گمان نمیرود صحیح باشد زیرا ابوالفرج باشاعر رابطه دوستی داشته و علاوه بر آن خود او نیز در دربار ابراهیم مقام عالی نداشته که سعایت او منشأ اثر باشد چنانکه يك وقتي بسلطان چنین شکایت میکرد:

ای بذات تو ملک گشته جلیبیل وی بنام تو زنده نام خلیل
و در پایان قسیده گوید:

خسر و ابتده از اریکه ظلم شا هر خهای رفت خورد از فیل
گشته گریبان ز بنده تا آزاد مانده عربان ز موزه تا مندیل
بی عمل عزل دید بر با این بی گنه سنگ یافت بر قندیل
با دال قبایل حضرت عالیت گر بخشش برین فقیر معیل

مسعود در این دفعه به شفاعت ابوالقاسم خاص که از مقربان ابراهیم بود از زندان رها شد و جانب لاهور حرکت کرد، اراضی زراعتی خود را بدست آورد و به سرپرستی آنها مشغول گردید. بعد از فوت ابراهیم در وقت پسرش مسعود باز صاحب مقام شد و حکمرانی جالندر با و مفوض گردید اما در این مرتبه نیز مانند دفعه اول سعایت دشمنان کار کرد و شاعر در باره مجبوس شدن ندان او در این باره مریخ بود نه سال در مجبوس بسر برد تا آنکه به شفاعت طاهر بن علی ثقة المملک رها گردید و به کتابداری سلطان مقرر شد:

دارالکتب امر و ز به بنده است مفوض

این عز و شرف گشت مرا رتبه والا

بس زود چو و ارسته گنجی کنش من

گر تازه منالی رود از مجلس اعلی

مسعود سعد سلمان و ابوالفرج از شعرای زبردست زبان پارسی اند. چون خصوصیات سبک و ارزش مقام ادبی آنها از بحث مایرون است در این جا از آن بحث نمیکنیم. اما اینقدر میدانیم که هند شمالی در دوره بازماندگان محمود محل اقامت سخنواران و متصوفین بزرگ گردید، و اینها با نشر آداب اسلامی و زبان و ادبیات خود سهم بزرگی در مدنیت هند گرفتند.